

# حزب به عنوان وجدان جامعه سیاسی

داریوش همایون

برگرفته از سخنرانی در کنفرانس اروپائی حزب مشروطه ایران (کنفرانس هوشنگ وزیری) پاریس ۲۷ و ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۳

رفت. نقشی که حزب در زمینه‌های یاد شده بر عهده گرفته است آن را ناگزیر به نوعی وجدان جامعه سیاسی در می آورد.

در شرایط معمولی، روزنامه‌ها و نویسندگان هستند که به عنوان نگرنده، و نه بازیگر دارای اغراض و منافع، چنین نقشی دارند یا می‌باید داشته باشند. ولی ما در شرایط معمولی بسر نمی‌بریم. حزب درگیر پیکار قدرت نیست و می‌تواند چندان پروای محبوب ماندن نزد آخرین رای دهنده را هم نداشته باشد. پرداختن به کار عمومی در چنین شرایطی و در چنین جامعه‌ای - که خواهد آمد - از یک عنصر نیرومند آموزشی خالی نیست. آنقدر همه چیز می‌تواند از دست در برود و خراب شود که هر اندازه نگرنده و هشدار دهنده در هر جامعه و بهر نام داشته باشیم بسیار نیست. یک حزب سیاسی هم می‌تواند سهمی برعهده گیرد.

وجدان به معنی نگهدارنده ارزشها و اصول است. شرم و احساس گناه و سربلندی یا خرسندی از گفتار و کردار انسان را تعیین می‌کند. در جامعه نیز همین گونه است. جامعه، و در این معنی جامعه سیاسی، نیز از وجدان بی بهره نیست؛ مگر آنکه کار به نفی ارزشها و چشم بستن بر نیک و بد برسد که نیهیلیسم است و با نیستی حتا در ریشه واژه یکی است. انسانها برای گریختن از سختگیری‌های وجدان، ریا می‌کنند که دوگانگی گفتار و کردار است. می‌خواهند در چشم دیگران خوب بنمایند و در عین حال، خودشان، خود ناپسندشان بمانند. هرچه دیگران بیشتر باشند گرایش به ریاکاری بیشتر می‌شود. جامعه سیاسی polity به این دلیل میدان بیشترین ریاکاری هاست و اگر وجدانهای جامعه کار خود را نکنند از دروغ پوشیده می‌شود. جامعه به زندگی در دروغ (عنوان کتاب زلزله افکن واکلاو هاول چک) می‌افتد.

در اینجا به کسانی که ممکن است بگویند حزب کلاس اخلاق نیست باید یاد آور شد که یک، ما در مبارزه با رژیم اسلامی از هیچ گروهی کوتاه نمی‌آئیم و می‌توانیم به امور اساسی دیگری هم برسیم؛ و دو، اگر افراد انسانی هم بتوانند بی اصول و با زیر پا گذاشتن ارزشهای جهاتروای اخلاقی، بهر نحو و بهر بها

ما هیچگاه هوشنگ وزیری را به عنوان عضو حزب در میان خود نداشتیم. او روزنامه نگاری بود چنان وفادار به پیشه خود که به زمینه‌های دیگر نپرداخت و تا پایان پربارش تنها در آن رشته ماند. اما به عنوان یک نویسنده اندیشمند، او از برجسته‌ترین سخنگویان مشروطه خواهی بود. مشروطه خواهی نه در معنای محدودی که موافق و مخالف نا آگاه و مخالف مغرض به یک شکل معین حکومت می‌دهند، بلکه یک جریان فکری آزادیخواه و ترقیخواه که بستر اصلی مدرنیته یا تجدد ایرانی را در اندیشه و عمل بیان می‌کند. او مشروطه‌خواهی را در تعهدش به دموکراسی لیبرال، به جامعه باز چندگرا (پلورال) به بیرون راندن دین از سیاست و حکومت، و نوسازندگی جامعه در همه شئون زندگی ملی، و در پابندیش به پادشاهی پارلمانی، با نوشته‌هایش و در مقام سردبیری پاره‌ای مهمترین روزنامه‌های فارسی پیشتر برد و به توده‌های بزرگتری معرفی کرد. نبرد او با رژیم اسلامی و همه تبه‌کاری‌ها و پلیدیها که یاد آور این نام است؛ و با ایدئولوژی زدگانی که نمی‌خواهند اندکی از گذشته‌هاشان آسوده شوند از بهترین دستاوردهای اجتماع ایرانی تبعیدی است.

امید ما این بود که هوشنگ وزیری را امروز به عنوان سخنران میهمان در میان خود داشته باشیم و اکنون نامیدن این کنفرانس به یاد او کمترین قدر شناسی از سهمی است که در پیشبرد امر مشترک ما داشته است.

امروز می‌خواهم درباره حزب مشروطه ایران باز از نظرگاه دیگری گفتگو کنم. ما این حزب را در این ده ساله از نظرگاه‌ها یا پرسپکتیوهای گوناگون دیده‌ایم: به عنوان سلاحی در پیکار رهائی و بازسازی ایران که بی سرنگونی رژیم اسلامی به جانی نخواهد رسید؛ به عنوان نیروئی برای دگرگونی فرهنگ سیاسی ایران؛ به عنوان جنگاور جبهه نبرد فرهنگی، به عنوان یک جایگزین بالقوه حکومت اسلامی، و به عنوان یکی از پیشبرندگان همراستی ملی (توافق بر سر اصول و ارزشها و قواعد بازی دموکراتیک). این دستور کاری به اندازه کافی بلندپروازانه است ولی در این تنگی و کمبود همه سویه که جامعه نوپای ما را فراگرفته، بس نیست. می‌باید بیشتر خواست و بیشتر

سیاسی که تنها با دروغ پردازی یا ندیده گرفتن حقیقت می‌کوشد امتیازی از رقیب بدست آورد به جانی نخواهد رسید - نمونه‌اش اینهمه سازمانهای درجا زن دهه‌ها.

\*\*\*

به عنوان یک نیروی دیگر برای نگرهبانی اصول و ارزشها، نقش ما کمک به گذاردن و جا انداختن ملاکهای رفتار و گفتار و تذکر دادن در جاهانی است که ملاحظیات کوتاه به مصالح بلند آسیب می‌زند. ما می‌باید در سخن و در کردار چنان رفتار کنیم که گویی به گفته کانت یک قاعده همگانی است؛ همه چنان خواهند کرد. (بی اخلاق ترین مردمان نیز اگر تصور کنند که همه مانند خودشان خواهند بود به تردید خواهند افتاد.) این وظیفه پیش از همه خود ما را ناگزیر می‌سازد که با دید انتقادی به خویشتن بنگریم. ما احتمالاً بیش از بسیاری نیاز به یک نگاه از بیرون داریم که یاد آور زیاده روی‌ها و کوتاهی‌هایمان باشد.

اگر بخواهیم موقتا از ستایش ملت خود دست برداریم و نگاهی به صد ساله ناکامی‌هایمان بیندازیم - از پستر رفتن در تایخ می‌گذریم که هم کمتر باریط است و هم روان را تیره می‌کند - در میان انبوه معایب و نافیهمی هائی که ما را به این تیره روزی افکنده است (از جمله دست زدن به احمقانه ترین انقلاب تاریخ جهان) یک ویژگی گردن می‌افرازد: ضعف کاراکتر. ضعف کاراکتر یک تعریف ندارد. خود کاراکتر را دست کم دو معنی می‌توان کرد، نخست ویژگی‌های یک شخص که گاه به موقعیتها نیز کشانده می‌شود، مانند انقلاب اسلامی که ویژگی برجسته‌اش همان بود که اشاره شد، و دوم استواری منش، با اساس بودن، داشتن ژرفای استراتژیک، پا برجا بودن، زود از این حال به آن حال نشدن، دربرابرتهدید و وسوسه ایستادن. کاراکتر در این معنی با خودش نگاه بلند می‌آورد و مصونیت بیشتر دربرابر فریب.

در همه این صد ساله اگر ما استوار ایستادیم و به وسوسه تسلیم نشدیم، از جمله وجاهت عمومی که بدترین وسوسه‌هاست، مبارزه را بردیم - رضا شاه در یکپارچه کردن و نوسازندگی ایران؛ مصدق در یک سال اول پیکار ملی کردن نفت، محمد رضا شاه در برنامه اصلاحات اجتماعی ۱-۱۳۴۰ / ۳-۱۹۶۲. هر گاه هم که زرنگی و "سیاست" به خرج دادیم - در بیشتر آن دوره - یا درجا زدیم، یا پس رفتیم و یا به شکست و سرانجام نکبت افتادیم. سیاست همه فرصت طلبی و معامله نیست. منظور سیاست خیر عمومی است؛ زرنگی و "سیاست" بخرج ندادن اگر

برای خود و دیگران سرکنند، گروههای بزرگ و جماعات نمی‌توانند؛ و اثر متقابل و برهم انباشته بدی و پلیدی‌ها آنها را ناچیز خواهد کرد. ما دیدیم که امپراتوریهای بزرگ زیر سنگینی دروغ از زندگی بیرون رفتند. دروغ را، چنانکه داریوش در سنگ نبشته‌اش گفت، می‌باید خاستگاه و دربر گیرنده همه پلیدیها شمرد. اگر یک عده بخواهند به نام کار سیاسی از هر راه شده به قدرت برسند و کاری به بقیه‌اش نداشته باشند در بهترین صورتش موقوفه بازار و حجره خواهند شد و در بدترین صورتش مجاهدین خلق. اما اگر ما خیال نداریم پیروزی مان در مقوله موقوفه حوزه و بازار باشد و شکستمان در مقوله مجاهدین خلق، می‌باید نگاهی هم به معنی درازمدت تر و ژرفتر کار سیاسی بیندازیم: آیا همه‌اش قدرت طلبی و نام و نان است؟ در سیاست هم کمترین‌های از سلامت اخلاقی و درستکاری لازم است. سازماندهی مردم یا با بدست آوردن اعتمادشان می‌شود یا با فریب دادنشان و یا با ترساندنشان. پیامدهای مصیبت بار سازماندهی با فریب یا ترساندن را همین جمهوری اسلامی و انقلابیان باشکوه ۲۲ بهمن، برهنه‌تر از آن به نمایش گذاشته‌اند که بیش از آن بتوان گفت. سازماندهی و بسیج مردم با بدست آوردن اعتماد است که به دلیل کمیابی نمونه‌هایش در ایران نیاز به تاکید دارد.

مردم بسا چیزها هستند و از بسا کارها بر می‌آیند، از جمله فریب خوردن و ترسیدن. ولی هر دستاورد بزرگ تاریخی، نقش شخصیتها در آن هر چه باشد - که بسیار و گاه تعیین کننده است - به مشارکت مردم نیاز دارد، به نهاده **input** ای که توده‌های بزرگ گمنام می‌گذارند. با آنکه در تاریخ نمونه‌هایی هست که مردم از ترس یا به فریب کارهای بزرگ کردند - اهرام مصر را ترکیبی از این دو ساختند - دستاوردهای حقیقتاً بزرگ، مانند سرمایه‌داری، تنها با مشارکت داوطلبانه مردم در صدها هزار و میلیون‌هاشان فرا آمده است. مارکس در بیان شگرفی دستاوردهای سرمایه‌داری، آن را با اهرام مصر و مانند‌هاشان مقایسه می‌کرد.

بدست آوردن اعتماد مردم است که ما را به کلاس درس اخلاق می‌رساند. آری، ما، از هر رنگ و گرایش می‌باید در پی بدست آوردن اعتماد مردم باشیم؛ و با دروغ و نیمه حقیقت و همه چیز برای همه کس بودن و در هر مجلس مطابق سلیقه اهل مجلس گفتن و مواضع مجلس پیشین را کنار گذاشتن، اعتماد بدست نمی‌آید. اگر یک حزب یا شخصیت سیاسی برای بدست آوردن دل یک عده آماده زیرپا گذاشتن اصول خود باشد سرمایه بزرگتری را از دست خواهد داد که گرویدن آن عده جبرانش نخواهد کرد. آن گروه

به خیر عمومی خدمت کند بر شیوه رفتار عموم سیاستگران ما در این سالها برتری دارد. در آن احمقانه ترین انقلاب تاریخ، از توده های انقلابی و رهبران لیبرال و مترقی و دمکراتیک آنها هر چه بود خود فریبی و بی اصولی بود؛ از رهبری سیاسی و دستگاه حکومتی هر چه بود سست عنصری و بی اصولی بود. در هر دو سر معادله، ضعف کاراکتر نقش اساسی را داشت. هردو در آزمایش دشوار خود - و آزمایشی از هر نظر بسیار دشوار بود - خود را باختند و به موج رها کردند. هردو، هرکدام در جهتی، بی مبارزه تسلیم شدند.

اینهمه در پهنه ملی است، سیاستی است که در زندگی روزانه یک ملت ورزیده می شود، یا می باید بشود. در خرده جهان تبعیدیان که پیروزی و ناکامی در شمار نمی آید و رویدادها هر چه بزرگ، جز دایره هائی بر سطح آب پدید نمی آورد می توان از تنگدستی عمل به سود توانگری اندیشه و رفتار بهره گرفت. در این خرده جهان می توان سختگیرتر و اصولی تر بود و پیشینه ای گذاشت که در سطح ملی نیز به کار خواهد آمد.

با چنین طرز تفکری، ما حتا بیش از گذشته در سازگار کردن گفتار و کردارمان خواهیم کوشید. اگر اصول ما با همفکران و پشتیبانان امر ما در کشاکش افتد با همه تاسف، به آنها اولویت نخواهیم داد. اگر از نزدیکیان خود سخن یا رفتار غیر اصولی دیدیم خاموش نخواهیم ماند. اگر دست به کاری بزنیم اعلام خواهیم کرد و اگر نشود اعلام کرد انجام نخواهیم داد (فعالیت های درونمرز استثناست). سرو صدای عیبجویان حرفه ای، ما را از کار درست خود منصرف نخواهد کرد. هر جا لازم باشد خرد متعارف را چالش خواهیم کرد. در بیشتر موارد آنچه تصور می رود عقیده عمومی یا خرد متعارف است نه خرد است نه چندان متعارف. دهها سال تصور می شد که مردم ایران جز فلسطین غمی ندارند. از وقتی خود را شناختیم گفتند اسلام نیروی تعیین کننده جامعه ایرانی است. از سال بیرون رفتن رضا شاه از ایران آخوند پروری را نشانه سیاستمداری شمردند.

\* \* \*

تجربه دراز نشان داده است که مردم، اگر با آنها سراسر سخن گفته و روراست رفتار شود، درست و نادرست امور و منافع ملی خود را درمی یابند. مواضع نامحبوب در بسیاری اوقات، مواضع خوب باز نشده اند. پنهان کاری برای حزبی که با مردم سر و کار دارد بی معنی است. برای آنها که برای ماندگاری

صرف می جنگند و از حلقه همفکران نمی توانند بیرون بزنند سیاستی که ما تبلیغ می کنیم ممکن است کشنده باشد. رفتن رویاروی حقیقت، اگرچه در نخستین نگاه خطرناک بنماید، تنها از کسانی برمی آید که از مردم نمی ترسند و قدرت خود را از آنها می جویند. ما از همان آغاز نشان دادیم که از گفتن حقیقت باکی نداریم و نمی خواهیم با سوء تفاهم، با وانمود کردن و در خلوت چیز دیگری بودن، کار را بهر صورت از پیش ببریم. در جانی که ما افتاده ایم کار را بهر صورت نمی توان از پیش برد. شکست صد سناریو دارد؛ پیروزی یکی بیشتر ندارد. برای پیروزی می باید با شکست خوردگان و درجا زدگان جدائی گرفت. لازم نیست همه با ما باشند؛ همان اندازه از بهترین و آزاد اندیش ترین شان که بتوانیم برای ما بس است.

بسیار به ما می گویند چرا با همه سلطنت طلبان متحد نمی شوید؟ نخستین دلیلش آن است که بسیاری از هواداران پادشاهی یک ربع قرن برای متحد شدن وقت داشته اند و نخواستند، و تصور نمی رود که سببش بود و نبود ماست. در یک گروه بندی سیاسی شمار مقامات از حدودی بیرون نمی رود و بهترین راه حل، وجود سازمانهای بسیار است که بتوانند بهر عضو مقامی بدهند. این دلیل دیگرش است. خود ما چند شاخه را روی دعوای ریاست از دست داده ایم. هواداری از پادشاهی به عنوان شکل نظام حکومتی برای اتحاد لازم است ولی بس نیست. مشکل جامعه ما از شکل و صورت ظاهر ژرفتر است. ما در کنار خود هواداران پادشاهی را که با دمکراسی آشنائی و به آن باور داشته باشند می خواهیم. نوشته ها و سخنان و رفتار بسیاری از هواداران پادشاهی هیچ اعتمادی بر نمی انگیزد. بیشتر این سروران سلطنت طلب تنها بلدند جاوید شاه بکشند ولی چه مبارزه با رژیم و چه اداره ایران به بسیار چیزهای دیگر نیاز دارد، از جمله به خودی شمردن دگراندیشان. مسئله ما و مردم چیز دیگری است. میدان سیاست ما به احزاب واقعی، با برنامه روشن و دربر گیرنده موقعیت ایران، با انضباطی که بیش از هر چیز تاب گذشت زمان و به درازا کشیدن مبارزه و انتظار را بیاورد؛ و به اعتبار اخلاقی که اعتماد انگیز باشد نیاز دارد. در اجتماع ایرانی بیرون این ویژگیها در اکثریتی جمع نمی شود. می باید گزینشی و سختگیرانه عمل کرد.

طیف هوادار پادشاهی که پابرجا ترین مبارزان سرنگونی رژیم اسلامی است، با پدیدارتر شدن دورنمای فروپاشی یا از هم پاشی آن، در معرض انحرافات است که از نظر شدت با انحرافات جمهوریخواهان دنباله رو دوم خرداد قابل مقایسه است. آن بخش جمهوریخواهان در دوم خرداد

دورنمای بازگشت خود را به حاشیه های قدرت در جمهوری اسلامی دیدند. هنوز هم در تماسهای منظمی که با دوم خردادیان دارند این امید در آنها زنده نگهداشته می شود: انحصارگران زیر فشار امریکا ناگزیر از امتیاز دادن هستند؛ این امتیازها را بهتر از همه دوم خردادیان می توانند بدهند زیرا برای امریکانیان پذیرفتنی ترند. در برابر خدمتی که بدینگونه به ماندگاری رژیم می شود گشایشی در نظام سیاسی، تا آنجا که وفاداران به انقلاب و هواداران اصلاحات گام به گام تا هر چند سال و هر چه بیشتر بهتر، را هم در حلقه خودیها راه دهند پیش خواهد آمد. این استراتژی یا، بهتر، آرزوی است که پشت ذهن باورمندان آئینی جمهوری قرار دارد که می کوشند از یک شکل حکومت که بدترین جنایات را هم به نام آن کرده اند و می کنند، یک حقیقت محض، یک ایدئولوژی با هر چه خوبی در دنیاست، بیرون بکشند.

هواداران آئینی پادشاهی، استراتژی-آرزوی دیگری دارند: فشار امریکا رژیم را رو به سرنگونی خواهد برد. بخت پادشاهی برای جانشینی جمهوری اسلامی از همه بیشتر است. در بیرون باید هر که را می شود گرد آورد و در درون می باید در پی متحدینی برآمد. قویترین عناصر، روحانیان هستند که از رژیم روگردانده اند و اگر نظرشان برآورده شود به پشتیبانی سنتی از پادشاهی بخواهند گشت. در نتیجه می باید موضوع عرفیگرانی را به ابهام برگزار کرد. امروز زمان این سخنان نیست؛ اینها زمانهائی می شد گفت که خرمای قدرت بر نخیل می بود. اکنون زمان واقعگرایی است. موشکافی بیش از حد در وابسته کردن مشروعیت پادشاهی به رای مردم هم لزومی ندارد زیرا سلطنت طلبان افراطی را مشکوک می کند. شعارها باید به حداکثر کلی باشد که کسی را نرنجاند. پادشاهی اکثریت دارد و از این بحثهای اصولی می توان چشم پوشید. مردم دنبال رهاننده اند و بس. کسانی از این نیز پیشتر می روند: دمکراسی و مشروطه وقت گذرانی است؛ شاه را پیش بیندازید و دیگر کار تمام است. اصلاً چیزی جز سلطنت اهمیت ندارد.

در هر دو طیف آنچه مشترک است فراموش کردن مردم ایران است. آیا آنها حاضرند باز منتظر دوم خرداد و ملی مذهبی های جمهوریخواه بمانند؟ و آیا چنان درمانده اند که دیگر برایشان فرق نمی کند که چگونه رهائی خواهند یافت؟ آیا همه آنچه درباره نیرو گرفتن روحیه و گفتن دموکراتیک در مردم می شنویم بی پایه است و مردم همینها هستند که هر گروه از طرف آنها نتایج خودش را می گیرد؟ آیا مشکل ما گردآوردن بازمانده های یک دوره شکست خورده و رو به زوال تاریخ ایران یا راضی کردن ملی مذهبیان و

روحانیان است؟ روزگار بر ما چنان تنگ آورده است که می باید رهائی خود را در دستهای واپسمانده ترین عناصر در جامعه سیاسی بجوینیم؟ کارکرد وجدان جامعه سیاسی برای چنین موقعیت هائی است که انسانها در برابر فرصت واقعی یا تصویری، خود را می بازند و از بندبازی تا افتادن در هر ورطه ای که پیش آید می توانند بروند.

دگرگونی در جمهوری اسلامی، دگرگونی تا فروپاشی رژیم، تنها مسئله زمان است و در این تردید نمی توان کرد. یک فرصت تاریخی پیدا شده است که جامعه ایرانی را بر راه تازه ای بیندازیم. این راه تازه را نه با بقایای انقلاب شکوهمند زیر چتر جمهوریخواهی می توان ساخت، نه با بقایای طرز تفکری که در اوج قدرتش هم به پایان رسیده بود و امروز با هیچ جادویی در مومیائی اش جان تازه نمی توان دمید. آرزومندان می توانند با جهان تصویری شان دلخوش باشند و دیگران را به میل خودشان تقسیم بندی کنند. ولی ما با یک توده عظیم ناشناخته به نام مردم ایران روبرویم که در گوناگونی و سرگشتگی اش، و در بدگمانی اش که به بی اعتقادی رسیده است، اجازه نمی دهد هیچ گروهی به نام او سخن بگوید و برای او تصمیم بگیرد. ما همه ارتباطهائی با درون داریم ولی این ارتباطها امتداد ماست در بخشی از آن جامعه بزرگتر. نفس دورافتادگی ما از آن دریای موجزن و ناپایدار می باید ما را به احتیاط بخواند.

مطمئن ترین وسیله برای راه یافتن به ذهن مردم ایران، عرضه کردن بهترین برنامه ها و گرفتن بهترین مواضع و نشان دادن صمیمیت است. چشم پوشیدن بر سازشکاری های فرصت طلبانه بر پایه حسابهای سطحی در شرایط سیال و نا روشن از نظر مصلحت صرف نیز بهتر است. ما این را در خود تجربه کرده ایم. هر چه دورتر را دیدیم و پابرجا تر ماندیم وضع مان بهتر شد. فرصت سازشکاری برای ساکت کردن عیبجویان، برای گرفتن دوستان تازه، برای ما نیز پیش آمد ولی چنانکه در عمل دیدیم چنان "مزایائی" به خدشه دار شدن عامل حیاتی اطمینان نمی آرزید.

\* \* \*

همایشهای حزبی از کنگره و کنفرانس، مجالی است برای بازنگری در خودمان و در موقعیت کلی مبارزه که در این دو روز بدان خواهیم پرداخت. تا آنجا که به خودمان ارتباط می یابد می باید بیش از پیش در نگهداری ویژگی های این ماهیت مشخصی که در سیاست ایران پدیدار شده است، این پیام و شیوه عمل که می کوشد از کم و کاستی های رایج فعالیت سیاسی

دور باشد تاکید کنیم. می توان در سیاست همانگونه رفتار کرد که در زندگی خصوصی. تفاوت اساسی میان این دو نیست. ما هیچ اشکالی در این نمی بینیم که آنچه را در زندگی شخصی پسندیده است در پهنه سیاست نیز عمل کنیم. سیاست لازم نیست پدر و مادر نداشته باشد. می شود اصول را در بده بستانها و برخوردهای سیاسی نیز نگهداشت. این شیوه و نگرش تازه ای است ولی آسیبی به ما نزده است.

تا آنجا هم که به موقعیت کلی مبارزه ارتباط می یابد ما با هیچ چالش جدی جز قدرت جمهوری اسلامی روبرو نیستیم که خود رو به سرانحسب دارد. مردم از آن برگشته اند، از هر سو با تهدیدها و مخاطرات روبروست؛ و می باید سخت تر از همیشه در نابودیش کوشید. دشمنان دیگر ما جز تهمت و دروغ و تحریف

سلاحی بر ضد ما ندارند. دیگران نیز بیهوده می کوشند ما را نبینند و نشنوند. در آنجا ها که در شمار می آید چشم و گوش های زیادی هستند که می بینند و می شنوند و تفاوتها را در می یابند. اردوی ما بزرگ است و بزرگتر می شود. در درون و بیرون ایران در کنار هر کسی هستیم که برای حکومت غیر دینی؛ جامعه باز؛ دموکراسی لیبرال، دموکراسی بر پایه حقوق بشر و نه تنها رای اکثریت؛ برای سرنگونی این رژیم مبارزه می کند. نه از نافرمانی مدنی ترسی داریم نه از همه پرسی آزادانه برای تعیین نظام حکومتی ایران. به هیچ نامی از ادامه جمهوری اسلامی، از جمهوریتش، از اصلاح طلبیش و از ملی مذهبی اش دفاع نمی کنیم. زمان گسست نهائی از هر استبداد، از هر مداخله دین در امور عمومی رسیده است.